

داستان پرماجرایی



زندگانی

عبدالکریم ریفی



ترجمه: دکتر گوثری

« شیخ عبدالکریم ریفی » یکی از مدعیان بزرگ سلطنت برای کشور دوست و هم‌کیش ما مغرب مییاشد .

در پنجاه سال پیش فرانسویان توانسته بودند که با اعزام مارشال «لیوتی» مخالفین استعمار را در این منطقه سرکوب نموده و تمامی قبائل عرب را مطیع سلطان واحدی نمایند آنها برای آبادانی شمال افریقا کوشش فراوان کردند و در این منطقه بنادر جدید و بیمارستانهای معظم بنا نمودند و جاده های بسیار خوب ساختند .

بهره برداری از ثروت های کشور مغرب آغاز شده بود که ماجرای

هولناک قیام عبدالکریم دینی رؤیای شیرین فرانسویان را بکابوس وحشتناکی
میدل ساخت .

بحرانیکه نزدیک بود به تسلط فرانسه در شمال افریقا پایان بدهد در
سال ۱۹۲۵ در مغرب اتفاق افتاد .

در ابتدا قبائل «ریف» استعمارگران اسپانیایی را سرکوب و از خاک
خود رانده بودند فرمانده اعراب در این منازعات رئیس قبیله «بنی عودی عاقل»
عبدالکریم بود او مقادیر معتناهی اسلحه و مهمات از قبیل تفنگ و مسلسل
و توپ و حتی هواپیما از اسپانیاییها بغنیمت گرفت .

در سال ۱۹۲۳ اسپانیاییها برای آزاد ساختن یک هزار نفر از نظامیان
خود که در نزد عبدالکریم باسارت بسر میبردند قدیة معادل چهار میلیون و صد و
سی و هفت هزار «پزتا» پرداختند و بدین ترتیب نامبرده برای شروع جنگ
با فرانسویان تنخواه لازم را بدست آورد و انواع سلاح های جدید را از
بازارهای جهانی خریداری کرد .

« محمد ابن عبدالکریم الخطابی » پس از این پیروزی جدیدی برای
جاه طلبی های خود نمی شناخت .

پس از تصرف مراکش اسپانیا او توجه خود را معطوف به مراکش
فرانسه ساخته بود او میخواست فرانسویان و سلطان دست نشانده آنها را از
این سرزمین بیرون رانده و در شهر مذهبی «فز Fez» تاجگذاری نموده و
شالوۀ دودمان تازه را بریزد .

او بوسیله ایادی و جواسیس خود بخوبی آگاه شده بود که در کشور آرام
شده مغرب و بلدا الصیاداری وجهه بسیار ممتازی است و از سوی دیگر میدانست
که علیرغم اعلام خطرهای مکرر مارشال «لیوتی» دولت فرانسه نیروی اضافی
باین منطقه اعزام نداشته است .

در بین سنوات ۱۹۲۱ تا ۱۹۲۵ مجلسین فرانسه بودجه نظامی مغرب
را از ۴۷۸ میلیون فرانک به ۳۴۴ میلیون و تعداد افراد نظامی فرانسوی را از
هشتاد و پنج هزار به شصت هزار نفر تقلیل داده بودند .

در اطراف عبدالکریم تمام سران قبائل ریف و حتی تعدادی از اروپائیان اجتماع کرده بودند آنها امید داشتند که امتیاز استخراج معادن ذقیمت منطقه ریف را بدست آورند .

یکی از افراد فرانسوی که از لژیون خارجی این کشور گریخته بود و «کلمس Klemm» نام داشت برای عبدالکریم ارکان حربی تشکیل داده بود تعدادی از کشورهای اروپائی هم که با دولت فرانسه رقابت و خصومت داشتند باو مساعدت کرده بودند و عبدالکریم پس از حصول اطمینان از پیروزی ممکن اعلان جهاد داد و با در دست داشتن بیش از شصدهزار نفر از قبایل بربری شمال آفریقا اعلان استقلال داد و بدین ترتیب دولت مستقل ریف بوجود آمد .

عبدالکریم سرعت قوای خود را برای نبرد با فرانسویان بسیج کرد امرای اسپانیائی مشغول ساختن جاده های اتومبیل رو شدند و خطوط تلگراف تأسیس کردند و دستگاه های بی سیم را مستقر ساختند کامیون ها و سایر وسائل نقلیه افراد جنگجو را در نقاط تعیین شده مجتمع میساختند و سلاح های جدید از قبیل زره پوش ها و تانک ها و طیارات در بنادر شمال آفریقا منجمه بندر «آجیر Adjier» بوسیله کشتی پیاده میشد و بسرحد فرانسه منتقل میگردد . سی هزار نفر از افراد قبیله «بنی عوری عاقل» که بمانند فرانسویان دارای تعلیمات نظامی کافی بودند گارد شخصی عبدالکریم را تشکیل میدادند این عده بدون چون و چرا نسبت بدو وفادار بودند اضافه بر آن یکصد و ده هزار نفر مرد جنگی از سایر قبائل تحت فرماندهی او قرار داشتند که همگی آنها در نبرد های صحاری خشک و سوزان آفریقا تجربه و ورزیدگی داشتند . روز دوازدهم آوریل سال ۱۹۲۵ در سپیده دم ارتش عبدالکریم از دامنه کوه های ریف بسوی مراکش فرانسه سرازیر شد .

تمام قبائلی که در سر راه او بودند و کم و بیش نسبت بفرانسویان فرمانبرداری نشان داده بودند سرکوب و تسلیم شدند پس از پنج روز نبرد و پیشروی بدون

اشکال تمامی منطقه «بنی زرومال» **Beni zeromal**، مسخر گردید و قوای عبدالکریم به پنجاه کیلومتری شهر مهم «فز» رسید.

قبائل تسلیم شده ناچار بهمکاری با عبدالکریم شده و بدین ترتیب بیست هزار تفنگدار جدید بقوای او افزوده شد روز هجدهم آوریل بر خسوردین قوای عبدالکریم و واحد های فرانسوی آغاز گردید و نبرد خونینی شروع شد که بیش از یکسال بطول انجامید.

پست های نگاهبانی فرانسویان پس از پایداری دلیرانه یکایک بدست ارتش ریفی ها از پا درآمدند ماه آوریل برای عبدالکریم سراسر مسوقیت بود و این پیشروی تا دو هفته دیگر بدون وقفه ادامه داشت چیزی باقی نمانده بود که خطوط فرانسویان درهم شکسته شده و شهر «فز» و تمام مراکش شمالی بدست قوای عبدالکریم بیافتد.

ولی این پست های نگاهبانی که فرانسویان بدانها گلدانهای ردیف میگفتند توانستند با اندازه کافی قوای مهاجم را محطل کنند و فرانسویان امکان بدهند که قوای امدادی کافی بمیدان بفرستند.

ژنرال «کولومبا Clombat» و سرهنگ «نوگس Nogués» و سرهنگ «فریدمبرگ Freydemberg» بیش از بیست بار با قوایی به مراتب قویتر از خود جنگیدند و اغلب اوقات تا آخرین نفر در مقابل قوای مهاجم ایستادگی کردند چون بخوبی مطلع بودند که در صورت تسلیم سر نوشت شومی بمانند قطع اعضا در انتظار آنان میباشد. قبل از دستگیر شدن با گلوله بزندگانی خود پایان میدادند.

عبدالکریم با خشم زیاد متوجه شد که استحکامات فرانسویان پیشروی او را بسوی شهر «فز» سد کرده است با وجود این او کسی نبود که باین آسانی از تصمیم خود انصراف حاصل نماید.

اوپس از مطالعه اوضاع تصمیم گرفت که قوای فرانسوی را دور زده و از پشت بشهر مقدس «فز» وارد شده و خود را سلطان مغرب بنامد در پایان ماه مه او توجه خود را معطوف به منطقه «غزان Quezzan» کرد

ولی «لیوتی» از مدتها قبل جبهه شمالی را مستحکم ساخته و فرماندهی آنرا به ژنرال « دوگان Dougan » سپرده بود .

فرانسویان مصمم شدند که تمامی پست های نظامی را تخلیه کرده و فقط در دو جبهه «تاوانات Taounat» و « تافزان Tafzant» پایداری کنند فرانسویان تا آن موقع سی و پنج فوج سرباز کمکی از فرانسه دریافت کرده بودند ولی افزایش قوای عبدالکریم بعلت پیوسته شدن قبائل کشور مغرب بدو بمراتب سریعتر بود.

روز چهارم ژوئن ۱۹۲۵ قوای عبدالکریم پس از محاصره کامل تمام پست های فرانسویان خود را بنزدیکی «غزان» رسانیدند تمامی قبائل کشور مغرب که در سر راه او قرار داشتند طوعا و کرها بدو پیوسته شدند .

فرانسویان مقداری از قوای خسته و فرسوده خود را بکمک ژنرال «کولومبا» برای رهائی شهر فرستادند .

در طی ماه ژوئن ستون اعزامی موسوم به « دوفرر Defrere » در زیر آفتاب سوزان افریقا به پست های محصور کمک رسانید و یکی یکی آنها را آزاد نمود .

نبرد شب و روز ادامه داشت و تلفات فرانسویان بسیار سنگین بود . در ارتش فرانسه بسیار از افراد سیاه پوست از اهالی « سنکال Senegal » و سایر مستعمرات افریقائی بخدمت گرفته شده بودند و این بیچارگان با تحمل گرسنگی و شدائد برای دفاع از استعمار جان خود را فدا می کردند بالاخره در ماه ژوئیه با ورود دسته های جدید سیاه پوستان بسیاری از پست های فرانسوی از محاصره بیرون آمدند و شهر « غزان » نجات یافت .

در اینجا هم اقدام عبدالکریم به نتیجه مطلوب نرسید و قوای او قادر به پیشرفت نشدند او ناچار این منطقه را رها کرده و سومین و آخرین یورش خود را از سمت شرق متوجه «قز» نمود اشغال این شهر تنها هدف اساسی او بود شهر « تازا Taza » در سر راه مورد شدید ترین حملات قوای او واقع شد .

پس از تصفیه قبائل عرب از عناصر طرفدار فرانسوی و دستگیری مأمورین استعمار فرانسوی جنگجویان عبدالکریم بسوی دالان «تازا» بحرکت درآمدند در اینجا آنها با ستون مجهز سرهنگ «کومبای Combay» و سرهنگ «ژیرو Giraud» (نامبرده همان افسریست که در جنگ اخیر بدرجه ژنرالی باسارت آلمانیها درآمد و با مهارت خارق العاده از زندان گریخت) برخورد کردند و نبرد سهمگینی درگیر شد.

زمامداران فرانسوی در پاریس از اخبار شورش قبائل ریف بوحشت افتاده و دست و پای خود را گم کرده بودند آنها برای جلوگیری از کشتار فرانسویان میخواستند «تازا» را تخلیه کنند ولی «لیوتی» و «دوگان» پاسخ دادند:

— تسلیم «تازا» یعنی تسلیم «فز» و تسلیم «فز» تسلیم تمام مراکش میباشد! بدستور «لیوتی» سرهنگ «ژیرو» از یک طرف و ژنرال «بیلوت» از سوی دیگر علیه غم خستگی و فرسودگی قوای فرانسوی دست بحمله متقابله زدند و عبدالکریم بار دیگر در تازا مجبور بتوقف شد.

ماه ژوئیه پایان میرسد سه ماه و نیم از آغاز حمله ریفیها میگذرد و با وجود موفقیت های اولیه عبدالکریم نمیتواند راهی بسوی داخل مراکش فرانسه بگشاید او فقط با «فز» ده کیلومتر فاصله دارد و همچنین قوای او در بیرون شهرهای «تازا» و «عزان» متوقف شده اند.

توقف این یورش ریفیها که برای فرانسویان بقیامت ده هزار کشته و سه هزار نفر زخمی و یک هزار نفر مفقود الاثر تمام شده است در پاریس عصبانیت را افزایش میدهد.

تعدادی از نمایندگان مجلس و نخست وزیر فرانسه «پنلوé painlové» و بالاخره مارشال «پتن petain» برای بازدید جبهه بمراکش عزیمت می کنند.

لیوتی تقاضا کرده بود که هشتاد هزار سرباز برای کمک بدو اعزام

دارند ولی تا آنموقع فقط بیست هزار نفر فرستاده شده بود ولی بر حسب تقاضای مارشال پتن ابتدا یکصد و پنجاه هزار نفر سرباز بکشور مغرب گسیل گردید فرانسویان می گفتند که پتن با پتک آهنین میخواهد بجنگ پشه برود!

مارشال پتن با دردست گرفتن فرماندهی کل قوای مراکش رقیب و همقطار قدیمی خود لیوتی را از میدان خارج ساخت و بجای «دوگان» ژنرال «نولن» Naulin را بفرماندهی جبهه شمالی منصوب نمود.

درماه اوت تازا وعزان آزاد میشوند و درماه سپتامبر جنگ در تمام جبهه شدت پیدا میکند وضع فرانسویان پس از مقاومت اولیه «لیوتی» و رسیدن قوای کمک بعدی بهبودی پیدا میکند.

در مقابل یکصد و سی تا یکصد و چهل هزار نفر قوای عبدالکریم که تسلیحات آنها چندان خوب نبود و لیوتی توانسته بود با هفتاد و پنج هزار نفر پیشرفت آنها متوقف کند.

مارشال پتن در بهار سال ۱۹۲۶ سیصد هزار سرباز و بیست و دو اسکادران هواپیما و همه گونه مهمات جدید و پنجاه و دو نفر سرلشکر و سرتیپ را بسیج کرده بود و فتح فرانسویان با این شرایط تردید ناپذیر بود.

روز دهم سپتامبر حمله فرانسویان آغاز شد روز شانزدهم یعنی شش روز بعد تمامی سرزمین های متصرفی عبدالکریم از آغاز حمله مسترد شد.

اسپانیائی ها هم بعد از مسافرت «مالوی Malvy» وزیر امور خارجه فرانسه به مادرید از پشت سردست بحمله زدند و مقداری از سرزمین هائی که در چهار سال پیش از دست داده بودند متصرف شدند.

درماه نوامبر بارندگی و ریزش برف آغاز گردید و در نتیجه از شدت جنگ کاسته شد نیروهای متخاصم فرانسوی در مقابل ریف موضع گرفتند و فقط زود خوردهای کوچک محلی در این فصل انجام میشد.

پس از کوششهایی که در آغاز سال ۱۹۲۶ برای موافقت با عبدالکریم بعمل آمد و نتیجه نرسید روز هفتم، آخرین حمله فرانسویان شروع شد و این حمله منجر بشکست قوای عبدالکریم و تسلیم او شد از کشور مغرب برای همیشه از ناحیه ریفی ها رفع خطر شده بود مردی که آرزوی تسلط بر کشور

مراکش را داشت در بین گزاینبر قوای اسپانیائی و فرانسوی افتاده بود. او میخواست سلطان قانونی کشور مغرب را از کار برکنار کند ولی در روز بیست و هفتم مه سال ۱۹۲۶ به سروان «سوفرن Snffren» و ناویان «موتانی Montagne» و ستوان «روزیر Rouziere» تسلیم شد و او را به ستاد سرهنگ «کوراپ Corop» و ژنرال «ایبوس Iboos» بردند.

ژنرال «بوش Boschut» که طرح کننده نقشه این پیروزی بود تمام افراد خانواده و دارائی عبدالکریم را چند روز بعد بدست آورد. همکاری اسپانیائی ها و فرانسویها منجر به تقسیم منطقه ریف شد و روز ۱۲ ژوئیه «ارستید بریان Aristide Briand» فرانسوی و ژنرال «پریمودور ریورا Primo de Rivera» از اسپانیا بنام کشورهای متبوع خود خطوط مرزی را تعیین کردند و یک هیئت مشترك از هر دو کشور از سال ۱۹۲۶ تا ۱۹۳۳ بنصب علائم سرحدی مشغول بودند.

استعمارگران فرانسوی و اسپانیائی با حد اعلای استفاده از این پیروزی ریشه هز گونه عصیان و تمرد و مخالفت را خشکانیدند تمامی کرانه های افریقای اقیانوس اطلس آرام و مطیع شد هم چنین منطقه بوسعت چندین ده هزار کیلومتر مربع که به «بلدالمهزن» موسوم و متجاوز از دویست قبیله از بربرها در آن سکونت داشتند و هیچگاه از فرانسویان و حتی از سلطان کشور مغرب حرف شنوائی نداشتند مطیع و منقاد گردیدند.

از روز ۱۵ مه تا نهم ژوئن ۱۹۲۷ نیروهای فرانسوی پس از سرکوبی مخالفین خود بنیروهای اسپانیائیها تحت فرماندهی سرهنگ «کاپاز Capaz» ملحق گردیدند و تمام کانون های مقاومت در فیما بین این دو نیرو خاموش گردید.

در سال ۱۹۲۷ دو واقعه مهم در مراکش اتفاق افتاد یکی باز شدن بندر «اقادیر» بر روی کشتی های اروپائیان و دیگری فوت سلطان مولای یوسف پدر بزرگ پادشاه فعلی که در ۱۷ نوامبر اتفاق افتاد.

سلطنت سلطان مولای یوسف که از دوستان و همکاران فرانسویها بود مدت ۱۵ سال بطول انجامیده بود و دوران سلطنت او با مشکلات زیاد منجمله وقایع جنگ جهانی اول از سال ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۸ و مهمتر از آن شورش و قیام عبدالکریم ریفی بود.

این کشور بسرعت بشاهراه تمدن قدم نهاد و اکنون یکی از ممالک
آباد و ثروتمند عربی بشمار میرود .

اکنون بدینست پایان کار عبدالکریم را برای خوانندگان تشریح کنیم:
پس از آنکه عبدالکریم بوسیله قوای فرانسوی دستگیر گردید او را
به جزیره «رئونیون Reunion» واقع در اقیانوس هند در مشرق افریقا تبعید
وزندانی نمودند .

عبدالکریم مدت بیست سال با خانواده خود بحال تبعید بسربرد او در
این سنوات نامه‌های چندی بدولت فرانسه نوشت که ما خلاصه دو سه عدد
آنها ذکر می‌کنیم :

« من هیچگاه قصد قرار و یا شرکت در توطئه را بر ضد فرانسه و اسپانیا
ندارم من میخواهم که شما بدانید که من یکبار قول خود را در سال ۱۹۲۶
داده ام و تا پایان عمر باین قول خود وفادار خواهم بود . »
و یا :

« من از حضرت اشرف (دومرگ نخست وزیر فرانسه Doumerpue)
تقاضا دارم که امکان اقامت مرا در فرانسه بالطف و مرحمت خود مورد مطالعه
قرار دهند و اگر موافقت فرمودند مرا در الجزیره و یا مراکش فرانسه
سکونت دهند هیچگاه دولت بزرگ و پر افتخار فرانسه و اعلیحضرت سلطان
مغرب از من و بستگانم وفادار تر نخواهند یافت »
بعدها او نوشته بود :

« دولت فرانسه میتواند بقول من اعتماد کند چون من اگر یکبار قول
دادم تا پایان عمر از آن عدول نخواهم کرد . »

بالاخره دولت فرانسه موافقت کرد که عبدالکریم در مرکز فرانسه
سکونت کند ولی در حین مسافرت موقعیکه کشتی او به پرت سعید وارد شد
عبدالکریم از کشتی گریخت و بقاهره پناهنده گردید .
او نسبت بقولیکه بفرانسویان داده بود وفادار نماند .